

متن پرسش

بسمه تعالی. سلام علیکم. ششمین سال از ورودم به حوزه های علمیه میگذرد و بیشترین شخصیتی که مرا به روال عادی حوزه های علمیه تذکر داده شما بوده اید. از همان پایه اول تا همان پایه چهارم که مهاجرت به اصفهان کردم اما باز بازگشتم به قم تا همین چندی پیش که باز میگفتم: چرا شیخ انصاری؟ چرا فقه و اصول؟.... اما جور دیگری برایتان مینویسم: حال دلم به گونه ایست که هیچ مرا حس اطمینان نمی دهد، هیچ مرا خوش حال نمیکند، هیچ مرا بر نمی انگیزاند؛ خلاصه که این دنیا هیچ برایم معنایی ندارد. گویی افسردگی مرا ربوده! روزی که آمدم حوزه احساس کردم تازه متولد شدم و زندگی تازه رنگ گرفته ولی هرچه جلو میروم آنچه را که میخواهم درش نمی یابم؛ من خدارا میخواهم. من انقدر تشنه خدایم که حتی نمیتوانم درست زندگی کنم، انقدر تشنه خدایم که هیچ چیزی برایم اندازه کار های دینی اهمیت و ضرورت ندارد و هیچ چیزی اندازه اینها مرا به خود مشغول نمیکند. اما نیست آنچه که باید باشد. تا حدی که (با اینکه هیچ حضوری برای خودم بیرون حوزه متصور نیستم، اما) به بیرون روی از حوزه فکر میکنم، اما نمیدانم کجا؟! استاد بیش از حد اندازه همه چیز برایم بی رنگ است (و همه را هم در دوری خدا میبینم) من نمیتوانم این مسیر مرسوم طلبگی را طی کنم. اصلاً آینده ای مشخصی برای خودم نتصور نیستم و نمیدانم چه بخوانم، به چه درد میخورد؟ چه نباشم؟ من نمیخواهم یعنی توان عبور از این مسیر مرسوم را ندارم؟ نه آینده شغلی در آن میبینم، نه حس ایمان در آن برایم زنده میشود... تا حدی که دارم از این بستر نا امید میشوم. آثار شیطان از بی صبری و کمال گرایی افراطی و حساسیت زیاد مرا فرا گرفته و نمیدانم چگونه باید از دستش خلاص شوم. با این حال من نه در مسیر مرسوم و نه غیر مرسوم و نه درون و نه بیرون حوزه های علمیه توان حیات ندارم و به یک شخصیت بسیار ضعیف و بی مصرف تبدیل میشوم. راه خدارا بگویید....

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: مسلماً این احوالات برای بشر جدید و جوانان این تاریخ پیش می آید. زیرا همچنان که بخصوص در کتاب «بشر جدید....» عرض شده است انسان نمیتواند با مفاهیم و عقاید خود هرچند آن عقاید خوب و متعالی باشد؛ خود را ادامه دهد. باید در جان خود در جستجوی حضوری باشد که آن حضور، معنای او را شکل می دهد. این جا است که می توان گفت انسان با انسان، انسان می شود و در جایگاه خود این شریعت آخرالزمانی است که در کنار قرآن، اهل البیت «علیهم السلام» را مدّ نظرها می آورد. با توجه به این امر ما در هر کجا هستیم باید به شخصیتی

نظر کنیم که ذیل اسلام، ما را در آن موقعیت خاص که برایمان پیش آمده، معنا کند. در این رابطه می‌توانید به شخصیت‌هایی فکر کنید که چگونه با حضور در حوزه‌های علمیّه در راهی قرار گرفته‌اند که بدون هیچ ادعایی زندگی خود و دیگران را معنا کردند از امامین انقلاب بگیرید تا شهید مطهری و استاد صفایی حائری. زیرا این عزیزان به اصلی‌ترین راه که راه هدایت قرآنی هست و حقیقتاً در حوزه می‌توان در آن حاضر شد؛ افراد را متذکر زندگی کردند. و از این جهت می‌توان گفت چرا در این زمانه حتی بیش از پیش باید گفت: «چرا حوزه؟!». موفق باشید